

از صلاحیت اظهار نظر فدرالیستی تا شیرازه ادبیات سجل احوالی

گفته‌اند برخی معتقدند که دوران و زمانه بدون وجود امام و پیغمبری نمیتواند دوام بیاورد و لاجرم امام زمان و حضرت خضر برای این تداوم در حیات هستند و از انظار غایب. یکی فقط در خواب به دیدار مؤمنان میاید و دیگری در بیابان به استمداد درویشان. بدین ترتیب برحسب این اعتقاد وجود آنان ضامن استمرار دوران است.

بر این نمط است که تمامیت ارضی ایران و ولایت زبان فارسی نیز برای استمرار، بجای امام و حضرت

خضر نیاز به حضور و ضمانت نیروهای اهورایی دارد تا از اندیشه‌ی بدان چشم زخمی به این مرز پرگهر نرسد و پاینده و جاودان بماند.

اندیشه‌ی بدان با زمان و مکان متحول می‌شود و این برعهده نیکان است که اندیشه‌ی بدان را در هر لباسی شناخته و با آن به مقابله به پردازند. این شناسایی اخیراً منجر به کشف خطری شده است که از جانب یکی از خودیها متوجه تمامیت ارضی مکانی که سنگ کوه آن در و گوهر است شده و موجب بسیج فوری فوجی از نیکان.

آقای حجت الاسلام محمد خاتمی مخترع ایرانی-اسلامی شعار برخورد فرهنگها، و دو دوره رئیس جمهور کارگزار رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، اخیراً در یک مجلس دوستانه‌ی اصلاح طلبان سابق ضمن صحبت از گردش روزگار، از جمله گفته است که - نقل به مضمون- بهترین راه برای اداره امور کشور سیستم فدرالیستی است ولی با قانون اساسی جمهوری اسلامی مغایرت دارد.

همین یک جمله حجت الاسلام، تعداد یکصد تا دوصد نفر از فوج نیکان و ضامنان آریائی نسب تمامیت ارضی را چنان به هیجان آورده است که در مطبوعات مجازی مرتکب صدور اعلامیه شدداد و غلاظی شده و از تمامیت ارضی ایران دفاع جانانه‌ای کرده‌اند.

اما قضیه اینجاست که حجت الاسلام بیچاره مزبور که اظهار داشته است در زمان وی ایران را به ده قسمت -ایالت که نمیشود گفت چون تاریخی است- تقسیم کرده بوده‌اند ولی حیف که با قانون اساسی جیم الف جور در نمی‌آمده است از تأثیر بسیج کننده سخنان گهربار خویش تا این حد مطلع نبوده‌است. البته که، اگر خود ایشان هم اطلاعی نداشته، لابد اشخاصی بوده‌اند که بگویند هم -ده ایالت مزبور در دوران مشروطه و قبل از آن نیز وجود داشته ولی رأی جهانمطاع رضاشاه پهلوی کبیر سابق، لغت استان را به ایالت ترجیح داده است زیرا این لغت اخیر فاقد بار تاریخی و سیاسی بوده است؛- و هم مغایر قانون اساسی موجود فعلی است. اما اینکه چرا آنان دوباره آنرا به میان آورده‌اند شاید دلیل ساده و واضحی داشته است و آن اینکه چون مطابق این قانون اساسی تمام قدرت در

دست ولی فقیه علیه السلام بوده و تمام مسؤولیتها که نه، سرکوفتها برای کابینه دولت که خود اعضایش هم فرداً مورد تأیید رهبر معظم میباشد، از فرط ناچاری و برای سرگرمی بدین کار مبادرت کرده‌اند. آیا آقایان ضامنان تمامیت ارضی، نمی‌دانستند که حجت الاسلام رئیس جمهور کارگزار، که نتوانست اجرای اصل پانزدهم همین قانون اساسی را که- مطابق آن رهبر معظم همه‌کاره است - اصلی است بی بو و بی خاصیت و با چشم غیر مسلح هم این خواص را می‌شود مشاهده کرد، و علت وجودیش فقط شرایط زمان تدارک قانون اساسی بوده است، به رهبر معظم به قبولاند، چگونه، حالا که هم ممنوع التصویر است، هم ممنوع التحریر است، وهم ممنوع الخروج، با چندتا ممنوعیت بی‌اهمیت دیگر، با نقل روایتی از گذشته، روایتی که حکایت بیست سال پیش است، چطور میتواند تمامیت ارضی را به خطر بیاندازد؟ یا به نظر آریایی آنان سخنان وی سرود یاد مستان دادن است؟

ساده اندیشی خواهد بود اگر این ضامنان آریایی را چنین ساده لوح به حساب بیاوریم. بی‌آنکه قصد توهین داشته باشیم، ناچارم در این مورد تشبیهی به کار ببرم. آنانیکه دیر وقت شب، و سوار بر اسب از دهی عبور میکنند صدای خفیف پارس سگهای ده را که عموماً نگهبان گاو و گوسفند و منزل هستند میشنوند، و این صدای خفیف که در ترکی زینگیلتی گفته می‌شود بدون اینکه حیوان از جای خود تکان بخورد برای نشان دادن اینستکه متوجه عبورتان هستیم و بدانید که ما اینجا هستیم. آیا تمامیت ارضیان نیز چنین تاکتیک ظریف را بکار می‌برند؟ یا چه؟ در این فکر بودم که چرا میهن پرستان ساکن آمریکا یا مقیم سایر کشورهای جهان به این ندای فداکارانه و میهن پرستانه نه پیوسته‌اند که، دوستی اطلاع داد یک تئوریسین معروف ایرانشهری که در حال حاضر ساکن پایتخت آمریکا شده است نامه‌ای خطاب به حجت الاسلام در فضای مجازی - که لابد از ترامپ عقب نماند، یا از وی پیروی کند- منتشر کرده و او را مورد عتاب قرار داده‌است که وی صلاحیت ورود به این بحث را ندارد. جل الخالق و شاید جل المخلوق. زیرا بدین ترتیب این تئوریسین جهان سومی ممنوعیت اظهار نظر را نیز از جانب خودش به ممنوعیتهای مذکور در بالا افزوده است؟. البته چون حق اظهار نظر در این موارد که، موهبتی است الهی، و از جانب ملت به این نوع تئوریسینها تفویض شده، به هر تئوریسین مفلوکی امکان میدهد به رئیس جمهور سابقی-هرچند کارگزار- اجازه اظهار نظر ندهد. عجب زمانه‌ای شده است.

از تمامیت ارضی که حرف به زنی، به خودی خود- به خودی خود؟- به بحث شیرین ولایت زبان فارسی میرسی. یعنی لازم و ملزوم؟ برای چه کسی؟ برخلاف تومار کوتاه‌گونه معترضین به تصورات آقای خاتمی در باره اصول اداره کشوری و فدرالیسم، در مورد زبان فارسی، فدائیان مدافع معمولاً اشخاص مفرد هستند که تعدادشان هم چندان کم نیست و بصورت دو

بطور کلی مورد قبول وی است. و گرنه یا آنرا نقل نمیکرد و یا نظر خودش را نیز اضافه میکرد. نقل قول آزاد است ولی فراموش نباید کرد که، استدلال منطقی هم ممنوع نیست.

حال اگر به عدد ۱۸۰۲ کاروانسرا نگاه کنیم وجود رقم ۲ در این عدد نشانه اینست که شمارش جدی است و حدس و گمان نمیباشد. یعنی شاردن تک تک این کاروانسراها را دیده و شمرده است. و الا میتوانست بگوید حدود هزار و هشتصد کاروانسرا. در نگاه اول اینهمه کاروانسرا در یک شهر زیاد به نظر میرسد. من خود شخصاً در شهر تبریز کاروانسراها را که در سه محله شهر بودند دیده‌ام و تصور میکنم کاروانسراهای اصفهان آن دوره نیز می توانستند مانند آنها باشند. اینطور فرض میکنم که مساحت اینهمه کاروانسرا با احتساب طول و عرض صدمتری، یک هکتار برای هر کدام، متجاوز از هیجده میلیون متر مربع می‌شود که ممکن است تصور آن برای خواننده آسان نباشد. برای تجسم بهتر آنرا چنین تصویر میکنم که مساحت کلی این کاروانسراها معادل سطح جاده‌ای است به طول یکهزار کیلومتر و به عرض تقریبی بیست متر. قبول میکنید، بکنید.

تماشایی‌تر از آن رد سیستم بندی اجتماعی دورانهای تاریخی به عنوان روش اروپا مرکزینی از جانب میرفطروس است. و این علاوه بر محسنات دیگرش این امتیاز را نیز دارد که، نظریه اروپایی پیدایش دولت در زمانهای مدرن را مورد تردید قرار دهد و تصدیق این امر است که دولت از ازمینه قدیم و همراه با امپرتوریهای بی الف بای ایرانی وجود داشته است منتها اگر صدایش را در نمیآورده است دلایل تاریخی و فرهنگی داشته است که معلومات ما برای درک آنها کافی نیست. در ادامه آن بحث برای نشان دادن برتری شرق یا اسلام یا اسلام-ایران از مکانها و شهرهایی چون بخارا و مرو و آسیای مرکزی هم که بزعم ایشان ایران بوده‌اند هر چند که جزو ابوابجمعی دستگاه خلافت بوده باشند نام میبرد. برای اثبات این برتری وجود کتابخانه‌ها و مقایسه آنها با اروپا را پیش میکشد. منتها معلوم نیست چرا بزرگترین شهرهای شرق را با کوچکترین شهرهای اروپا مقایسه میکند. می‌نویسد کتابخانه شهر کنستانس در آلمان ۳۵۶ جلد کتاب داشته در حالیکه کتابخانه‌های بزرگ بخارا، مرو، نیشابور هزاران جلد کتاب داشته‌اند. هزاران جلد یعنی مثلاً نهصد هزار جلد یا تنها دو هزار جلد؟ چرا عدد نیست؟ برای اینکه کسی آنها را نه شمرده بود! وانگهی شهر کنستانس در آلمان، که هم‌اکنون در حدود هشتاد هزار نفر جمعیت دارد. در هزار سال پیش جمعیت آن نمیتوانست بیش از هفت هشت هزار نفر باشد. آیا شهرهایی بدین ابعاد در شرق هم کتابخانه داشتند؟ یا داشتند و مغولها سوزاندند؟

وقتی سخن از کشتار یک میلیون نفر در شهر نیشابور در حمله مغول می‌رود مقایسه چنین شهر عظیمی با یک قصبه آلمانی چه جایی دارد؟

میرفطروس بعد می‌پردازد به اینکه زبان فارسی شالوده و شیرازه یک

ملت ! [و معلوم نمیکنند کدام ملت؟] است با چه تعریفی از ملت؟
می‌نویسد در کشورهای آلمان و انگلیس با فرمان و اجبار سیاسی
پادشاهان لهجه‌ای از لهجه‌های متعدد زبان ملی آلمان و انگلیس گردید.
[یعنی قبول اینکه این لهجه‌ها خویشاوند هم بودند].
می‌نویسد »

«
میر فطروس نمیگوید مثلاً زبان فارسی چه نقشی در تکوین شناسنامه
ایرانیان دوره سلجوقی یا دوره اتابکان، یا ایلخانیان، داشته است و این
نقش را چگونه بازی کرده است و مکانیزم تأثیر این نقش در صدور این
شناسنامه چه بوده است. مگر زبانهای کنونی یعنی همیشگی در ایران
لهجه‌های متعدد یک زبان هستند؟، مثلاًس به فرض جزو زبانهای ایرانی اند؟
هر کدام از این زبانها به خانواده متفاوتی از زبانهای دنیا منسوبند. فارسی
هند-ایرانی است، ترکی التصاقی است، عربی تحلیلی است. پس اینها
لهجه‌های متعدد یک زبان نیستند تا بفرمان و اجبار پادشاه بتوان یکی را به
دیگرها مسلط کرد. اگر از خود فردوسی یا عطار نیشابوری، یا رودکی یا
منوچهری میپرسیدی شناسنامه ملی شما چیست چه جوابی به شما
میدادند؟ نگاه عاقل اندر سفیه. افسوس که استالین برای رودکی و
منوچهری بعد از مرگشان جمهوری جداگانه‌ای ساخت.
میرفطروس فراموش میکند که تحمیل رضاشاهی یک نظر نیست. یک
فاکت است. وانگهی چه کسی و چه دستگاهی مسئله زبانرا سیاسی و
ایدئولوژیک کرده است؟ دستگاه حکومتی یا مردم؟
وی مانند تمام همقطارهای خویش عاجز از درک اینستکه مردم برای دفاع
از زبان و فرهنگ خویش نیاز به هیچ عنصر خارجی، خارج از فرهنگ و زبان
خود ندارند. وی با اشاره به استالین او را متهم به ملت سازی میکند و
میگوید این سیاست وی موجب رویدادهای ناگواری در ایران شده است.
استالین لابد این سیاست را درخود شوروی هم به کار برده است. و از داخل
آن پانزده جمهوری در آمده است که لابد همگی بدون استثناء در ادوار
ماضی جزو امپراتوری ایران بوده‌اند و به زبان فارسی تکلم میکرده‌اند.
میر فطروس این مطلب ساده را پشت گوش می‌اندازد که جائیکه آرد
نباشد نمیشود نان درست کرد. جائیکه خلقی وجود نداشته باشد نمی‌توان
ملت درست کرد اگر اجداد همین‌ها، نسلها و صدها پیش از استالین وجود
نداشتند چگونه میشد ملت ساخت. اگر اینطور نیست پس چرا پس از نود
سال تلاش بی‌وقفه در ایران «ملته واحده» درست نشده است؟ فردوسی

که آنجا بود، حافظ که آنجا بود، مولوی هم بود و سیصد هزار شاعر دیگر با دیوانهای کلفت. ادبیات ملت نمیسازد ادبیات در خدمت ملت است. بگذارید فرض بکنیم که تعداد شعرای فارسی زبان بحدی برسد که هر فارس زبانی بالذات یک شاعر باشد با یک دیوان حاضر و آماده و چاپ شده. این تعداد شاعر که حتی به مخیله هیچ طرفدار مخلص زبان فارسی هم نرسیده است و ادبیات فارسی را به اوج هر مرتبتی که خیال بکنید رسانده باشد، تأثیر آن بر روی دیگرانی که فارس زبان نیستند چیست و چه می‌تواند باشد؟ هیچ. پس تکیه بر روی کهنسال بودن ادبیات فارسی - که مایه مباهات صاحبان آن ادبیات است - از چه روست؟ آیا کهنسالی یک ادبیات سببی منطقی برای سلب حقوق دارندگان زبان خارج از آن ادبیات میتواند باشد؟ اینکه رودکی شاعری بوده در ماورالنهر، یا شیخ اجل سعدی در شیراز و در عالم خیال، مؤلف اثری رشگ برانگیز چون گلستان و یا نادرپور شاعری در نیویورک، شاملو شاعری در تهران، چه داعی دارد که سبب ممنوعیت زبان یک تبریزی یا زبان یک سنندجی یا دیگران باشد و برایشان شناسنامه صادر کند؟

میرفطروس روشنفکران آذری را در خدمت زبان فارسی قلمداد کرده و نگاهی به خدمات برجسته «روشنفکران آذری» به زبان و ادبیات فارسی کرده و از حسن رشديه، طالبوف تبریزی، زین‌العابدین مراغه‌ای، محمدقولوزاده، فتحعلی آخوندزاده نامبرده، ولی برخیها یادش رفته است. حیف است که آنها را بی نصیب بگذارد. دده قرقود، عمادالدین نسیمی، و استاد وی نعیمی، محمد فضولی، حسن بگ زردابی، قوسی، کشوری، خالخال، میرجعفر جوادزاده هم باید جزو لشکر جان نثاران ادبیات مرقوم نامبرده شوند.

آیا روشنفکران و نویسندگان دوران پهلوی و جمهوری اسلامی برای نوشتن غیر از فارسی نویسی راهی داشتند؟ این اجبار را خدمت آگاهانه حساب کردن دغلبازی آگاهانه است.

احمد رحیمی